أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

عرض شد در واجب مطلق و مشروط، تفاسير مختلفي شده، تفسير اول اين بود كه واجب مطلق آن واجبي است كه منوط به شرط وجود نباشد. هر واجبي كه وجود و تحققش، منوط به وجود است بالنسبه به او مي‌شود واجب مشروط، ولي بالنسبه به غير آن كه شرط وجود ا ست و عبارت است از قدرت، مي شود واجب مطلق.

پس بنابراين همه واجب‌ها بالنسبه به قدرت مي‌شوند واجب مشروط، حالا قدرت ها مختلف است، فرض كنيد كه ناتواني هست، منع خارجي است، حاجز نسبت به مكلف و بين مامورٌبه است و اين ديگر در يك سطح وسيعي آنچه را كه محقق مفهوم قدرت است در اين مساله دخالت دارد.

 نسبت به اين مساله خدشه وارد كرده اند كه بنابراين صلاةاز وجوب مطلقة خودش ساقط مي‌شود و صلاةبه عنوان واجب مشروط مي‌شود در حالتي كه در اصطلاح، همه فقها، صلاةرا به عنوان واجب مطلق مي‌دانند و فقط بالنسبه به وقت صلاةواجب مشروط است، وليكن بالنسبه به قدرت و امثال ذلك و سایر چيزها اين واجب، واجب مطلق است.

برخلاف اين مرحوم آخوند مي‌فرمايند هرچه كه مستند به قدرت نيست و تعلق او به غير قدرت است، بالنسبه به او واجب، واجب مطلق مي‌شود در حالتي كه در بسياري از واجب های مشروط،‌ مساله همين طور است، مثل خمس و زكات و حج و امثال ذلك كه اين ها متعلق و منوط به شرط وجوب نيست ولي در واقع آن را جزء واجب‌هاي مشروط آورده اند مثل حج كه منوط به استطاعت است و استطاعت همان زاد و راحله است كه از مقوله قدرت خارج است، چون قدرت يعني توان و اقتدار بر فعل، و استطاعت، آن يك بحث اخصّ از قدرت است، در بحث اقتدار شخص ممكن است حج را ماشيا و متسکِّعاً هم انجام بدهد، قدرت دارد ولكن استطاعت كه همان شرط براي شرعي وجود است آن استطاعت را ندارد.

 تفسير دومي كه ذكر شد عبارت است از اناطة واجب به شرايط اربعه كه بلوغ و عقل و قدرت و صحّت باشد، که به آن واجب مشروط مي‌گويند و آنچه كه غير از اينها هست آن خارج از اين تعريف هست واجب مطلق گفته مي‌شود باز نقض به صلاةﺓشده كه در صلاةمساله بلوغ و عقل و صحّت و قدرت لحاظ نشده است در حالي كه صلاةمعنون به واجب مطلق است.

 تعريف سوم كه شده براي واجب مطلق، تعريفي است كه اين تعريف را مرحوم صاحب فصول كردند و مرحوم آخوند هم اين تعريف را پسنديده اند و تعنون واجب به مطلق و مشروط را مختلف مي‌دانند، ممکن است، يك واجبي بالنسبه به بعضي از شروط وقیود مطلق و بالنسبه به بعضي از قيود ديگر مشروط باشد، مثالي كه مي‌زنند مي‌فرمايند صلاةبالنسبه به طهارت وتحصیل ماء و ازالة خَبَث و امثال ذالك مطلق است، اما نسبت به خود وقت، واجب مشروط است، قبل از دخول وقت، صلاةﺓواجب نيست، اين هم يك تعريفي كه براي اين شده است خوب مرحوم آخوند اين تعريف را مي پسندند و استطاعت را هم جزو قيود وشروط واجب مشروط مي‌دانند. براي تحصيل استطاعت، شارع وجوب حج را منوط به حصول استطاعت كرده است و از اين باب حج بالنسبه به استطاعت مي‌‌شود واجبِ مشروط، گرچه بالنسبه به اَشهُرِ حج، اين واجب مطلق است و خود اشهر حج كه با حركت رِفقَه تنجّز پيدا مي‌كند و فعليتش، زمان اتيان مراسم حج است كه از نهم عرفه باشد که وقت اتيان از آن زمان است و زمان تنجز از اول شوال كه اشهر حج است و همين طور زمان فعليت همان زمان خود اتيان به اعمال است. قبل از اين كه به اين مساله بپردازيم. (البته راجع به واجب مطلق و مشروط همان طور كه عرض كردم با اين كه مربوط به بحث ما نيست و ما فعلاً فقط درمورد استطاعت مي‌خواهيم بحث كنيم اما از نظر روشن شدن مساله واجب مطلق و مشروط، كه در مساله صلاةﺓيك دفعه مي‌بينيد فتوا از زمين تا آسمان عوض مي‌شود و برمي‌گردد، ما انشاءاللَه راجع به آن و كيفيت رعايت شروط اربعه و عدم رعايت آن و اطلاقيّتش و امثال ذلك مطالبي داريم.

 فعلاً بحث، بحث قدرت است كه اصولیون بالاتفاق، استطاعت را شرط براي مصاديق قدرت به حساب مي‌آورند و استطاعت را شرط برای وجوب حج مي‌دانند. طبعاً باید در اين مساله فعلاً صحبت كنيم و تكليفمان را با استطاعت روشن كنيم كه اين قضيه استطاعت به چه نحو مُحقِق قدرت است.

 ببينيد در قدرت دو بحث است، يكي بحث قدرت، به عنوان يك وصف و يك ماهيت عام، و دوم قدرت به عنوان قدرت و عدم قدرت.

 يك وقتي بحث قدرت، به عنوان تقابل ضدّين است يا بهتر است بگوييم تقابل سلب و ايجاب است، يك وقتي بحث قدرت، بحث تقابل عدم و ملكه است اين نكته‌اي است كه تا به حال از او غفلت شده است و به واسطه غفلت در اين مساله اين مطالبي كه تا به حال شنيده شده و ارتكازات عرفيه‌اي كه بر اين اساس است بخاطر اين نکته است كه مسئله تقابل عدم و ملكه در استطاعت و قدرت، ناديده گرفته شده است، قدرت يعني اقتدار بر فعل، وقتي كه مي‌گويند شخص قادر است يعني عاجز نيست، در مقابلِ عجز است كه عجز عدم الاقتدار علي الفعل و علي الاتيان علي الفعل است و قدرت همان اقتدار بر فعل است و اقتدار بر فعل، معلولِ علل و اسباب و عواملي است كه به عنوان علت تامّه، هركدام از اين علل و اسباب در جاي خودش قرار نگيرد و حتي سلسله عليّت مُعدّات به نَود و نُه هم برسد قدرت علي الفعل در اين جا منتفي خواهد شد.

مثلاً فرض كنيد كه فاعل براي انجام يك فعل، احتياج به يك سري مقدماتي دارد، مقدمات فرض کنید تصور اهداف و غایات كه جزو مقدمات شوقیه است و همين طور اراده و جزم، رعايت مصالح و تصورات مبادي فعل و جوانب فعل و شرايط و آن چيزهائي كه لازمه براي فعل است، مصلحت و مفسده آن را در نظر بگيرد، ميزان توان و قدرت خود را بر اتيان آن درنظر بگيرد كه اصلا مي‌تواند برود يا نه، الان فرض كنيد كه خيلي ها كوه دماوند مي‌روند، و تا بالاي آن صعود مي‌كنند و خيلي هم مي‌آيند تعريف مي‌كنند كه آقا بيا ببين آن بالاي كوهِ دماوند چه خبر است؟ در آنجا هوا اين طور است، (گرچه کوه الوند همدان از نظر اُبهت، شايد بالاتر از دماوند باشد ولي ما ارتفاع را مي‌گوييم، هرچه هست اولياء خدا به كوه دماوند نرفته اند، ولي نقل مي‌كنند مي‌گويند باباطاهر به كوه الوند مي‌رفته) خيلي براي ما تعريف مي‌كنند كه اين طور است و آن طور است، مي‌گويند وضعيتش چطور است؟ مي‌گويند در اين ارتفاع‌، ميزان اكسيژن اين قدر است بالاتر برويم اكسيژن كم مي‌شود فشار می آید پایین، بعد من نگاه به خودم مي‌كنم می بینم رفتن به اينجا برايم درست نيست، چرا كه من اولاً فشار خون دارم و ثانياً ناراحتي ديگر دارم كه مثلا، اطبا گفته اند از سربالايی نبايد بروي، مي‌گويم اين جا، جاي خيلي خوبي است ولكن به درد ما نمي‌خورد و با آن امكاناتي كه من در خود مي‌بينم، رفتن به اين ارتفاع براي من صلاةح نيست و خطرناک است. (اتفاقاً يكي از اقوام ما هم خیلی وقت پیش، همان زمان شاه بود، بنده خدا جوان هم بود ولي نمي‌دانم چي شد ناراحتي قلبي هم داشته و حتي دكتر هم به او گفته بود كه اين كار را نكند، با دوستانش كوه مي‌رود و يك ثلث بالا كه مي‌رسند قلبش از كار می افتد و فوت مي‌كند و او را می آورند از اقوام نزدیک ما هم بود) اين اقتدار بر فعل را مكلف در خودش مي‌بيند.

 پس بنابراين، در قدرت، فاعل، در وهله اول خصوصيات آن مكلف به و ماموربه را(حالا نه آن مكلف به و ماموربه، بلكه همان فعلي را كه مي‌خواهد انجام بدهد حالا تكليف هم نيست يك كاري را مي‌خواهد خودش انجام بدهد) بايد از نظر مصالح و مفاسد در نظر بگيرد و بعد نسبت به او شوق پيدا كند وبعد از شوق نسبت به او عزم و جزم پيدا كند وبعد از جزم به مرتبه اراده بر فعل ميرسد چون بين جزم و اراده ممكن است چند هفته طول بكشد، منافاتي ندارد ولي در تمام اين مدت اراده به حال خودش هست و فقط منتظر يك زمان مناسب براي اتيان فعل است،حالا وقتي كه فاعل مي‌خواهد در مقام فعل به اين عمل اقدام بكند، اين جا روبرو مي‌شود با شرايط خارج، آيا شرايط خارج با آن اراده جزم او موافق است يا مخالف؟ ديگر اينجا از كنترل او در مي‌آيد من الان مي‌خواهم اين كتاب را بردارم اراده مي‌كنم براي برداشتن اين كتاب يك مرتبه آقاي فلانی مي‌آيد اين كتاب را از جلوي من برمي‌دارد آن ديگر در اختيار من نيست يا اين كه يك شخصي كه در كنار من است مي‌آيد دست مرا مي‌گيرد او ديگر در اختيار من نيست يا فرض كنيد بادي مي‌آيد و آن شیئ كه در جلوي من است، آن کاغذی که هست برمي‌دارد و اين طرف و آن طرف مي‌برد.

 تمام تصور مبادي و شوق و عزم و جزم و اراده كه اين ها مربوط به فاعل هست يك طرف در مقام فعل كه عبارت است از انبعاث عضلاني كه اين اراده بيايد در اين جوارح و با جوارح آن عمل انجام بشود آن جا مستند مي‌شود به موانع خارجي، بحث ما به اين مساله و به اين نكته مربوط مي‌شود كه از نقطه‌ نظر شرايط خارج و موانع خارجي يا معدّات خارجي، فرض كنيد كه من الان مي‌خواهم بروم تهران قصد مي‌كنم كه بروم مصالح را درنظر مي‌گيرم شوق اکید برايم حاصل مي‌شود و بعد جزم و اراده بعد مي‌روم مي‌بينم ماشين نيست و وسيله نيست ،در اينجا نمي‌توانم بروم چون علل معدّه براي اين حركت فراهم نيست پس بنابراين در تحقق اقتدار بر فعل غيراز اراده فاعل و غير از عزم و جزم فاعلي بايد كه آن عزم فاعلي( دقت كنيد در اين جا نكته اي من يادم رفت بگویم اين را بعدا صحبتي مي‌كنيم) آن عزم فاعل و تصور آن غايات و تصور مصالح آن فعل در اراده فاعل نسبت به آن ، تأثير اكيد دارد تا فاعل اهداف اين فعل و مصالح مترتب بر اين فعل را درنظر نگيرد، چطور ممكن است نسبت به آن فعل عزم و جزم و اراده پيدا كند؟ مگر اين كه ديوانه باشد، فاعل عاقل، نسبت به آن فعلي كه انجام مي‌ دهد غایات مترتبه بر آن اتيان و مصالحي كه مترتب بر آن اتيان مي شود و همين طور تبعاتي كه بر اين اتيان مترتب است تمام اينها را در نظر مي‌گيرد آن وقت مي‌گويد اين كار را بكنم يا نكنم؟ اين حرف را بزنم يا نزنم؟ توابع اين حرف من چيست؟ پيامدهايش چيست؟ مصالحي كه مترتب بر اين است چیست؟ مضارّی كه بر آن مترتب مي‌شود با منافعي كه برآن مترتب مي‌شود در كنار هم قرار مي‌دهد و در تطبيق آنها به اين نقطه فعل يا نقطه نفي مي‌رسد، اين يك نكته مهمي است.

 نكته‌ مهم تر از اين به موانع ومعدّات خارج از فاعل برمي‌گردد كه فاعل مي‌خواهد اين را انجام بدهد، خوب مانع مي‌آيد جلويش، فاعل مي‌خواهد حج برود، راه را مي‌بندند، فاعل مي‌خواهد فرض كنيد كه سوار طياره بشود بلند بشود برود به حج از طياره پياده‌اش مي‌كنند و مي‌گويند كه پياده شو و نمي‌خواهد به حج بروي( براي يكي از رفقاي ما اتفاق افتاد) پياده‌اش مي‌كنند مي‌گويند چون ويزا نداشتي نمي‌شود بروي! خوب اين موانع در اختيار او نيست يا اين كه نه همه چيز آماده مي‌شود براي رفتن يك مرتبه مريض مي‌شود، و در منزل مي‌افتد و بعد نمي‌تواند برود و اين هم خارج از اختيارش است امور غيراختياريه، كه آن امور غيراختياريه بعد از تعلق ارادة بر فعل مانع و حاجز از اتیان فعل ‌مي‌شوند بحث ما به اين مطلب برمي‌گردد به اين نكته.

 اصوليين كه آمدند واجب را مشروط كردند به قدرت، اين قدرت را اعم گرفتند از امور اختياريه و غيراختياريه، آنچه كه موجب اتيان فعل بشود، واجب نسبت به او مي‌شود ، واجب مشروط و هرچه كه نه، به قدرت برنمي‌گردد به غير قدرت برمي‌گردد يعني خود مكلف بايد به دنبالش برود و خود مكلف بايد فرض كنيد كه اين را تحصيل كند آن را از دايره قدرت خارج كردند، يعني فرض كنيد كه وقتي كه وجوب صلاة تعلق مي‌گيرد به وقت الزوال از وقت الزوال ديگر شارع نمي‌گويد اگر قادر بر تحصيل طهارت بودي، صلاة واجب است مي‌گويد الان كه زوال آمد ديگر صلاة واجب است، حالا اين تحصيل طهارت به عهده خودت است خودت بايد بروي، بلي يك وقتي مي‌خواهد برود طهارت تحصيل بكند مي بيند كه او را بسته اند با زنجير به درخت، البته به درخت كه نمي‌بندند حالا فرض كنيد مقيدش كردند به جائي، نمي‌تواند برود يا اين كه او را محصور كردند يا اينكه مثلا برايش مانعي پيش آمده و از نظر صحت و اين ها مانعي پيش آمده ديسكش عود كرده و اين از جايش نمي‌تواند برخيزد، آب در دو متري اوست ولي نمي‌تواند برود آب را تحصيل بكند شارع مي‌گويد بسيار خوب ، اين طهارت مائيه در اينجا وجوبش ساقط، طهارت ترابيه به جايش جايگزين مي‌شود دومتری او آب است ولي نمي‌تواند برود آب به دست بياورد( كساني كه ديسك مي‌گيرند من خودم به سرم آمده حتي پنج سانت هم نمي‌توانند خودشان را تكان بدهند، يعني آن قدر درد شديد است كه حتي پنج سانت هم انسان قادر نيست تكان بخورد، ديسكهاي شديد هست كه ناراحتي‌هاي كه اصلا حتي اگر دست تكان بخورد خيلي شخص متألم مي‌شود) پس در اين جا شارع آمده صلاة را واجب كرده است، ولكن اين قدرت بر طهارت در اين جا حاصل نيست.

 نسبت به اين مطلب، اصوليين بحث را بردند در آن مواردي، كه در آن موارد مساله به خارج از مكلف و آن حيطه تكليفي تعلق دارد قدرت را در آنجا بردند و واجب را در ارتباط با او مشروط يا مطلق تصور كردند البته مشروط تصور كردند مطلق كه ديگر در آنجا معنا ندارد مثل اينكه فرض كنيد زوال، زوال كه عبارت است از حركت خورشيد و وقوف او در مسقط‌الرأس اين در اختيار مكلف نيست يا اين كه بالنسبه به عقل، عقل در اختيار مكلف نيست ، بلوغ در اختيار مكلف نيست آن اموري كه در اختيار مكلف نيست، و خارج از اختيار اوست، واجب نسبت به آن واجب مشروط مي‌شود.

 قدرت به عنوان عام، همان طوري كه عرض شد، عبارت است از اقتدار بر فعل كه مكلف قادر بر اتيان بر فعل باشد، قدرت بر فعل در مقابلش عجز است يعني به چه فردي مي‌گويند قادر بر فعل؟ به هر شخصي كه از نقطه نظر علت تامّه، براي اتيان فعل سلسله عليت به مرحله تمام برسد و موانع هم براي تحقق آن فعل مفقود باشد در اين جا صادق است كه قدرت در اين جا محقق است كه آن قدرت عبارت است از استعداد و قابليت شخص براي انجام فعل اين مساله، نه ارتباطي به مكلف عاقل دارد و نه ارتباطي به شاب دارد و نه به شيخ و حَرِم دارد و نه به صبي و رضيع دارد، همه اين ها در اين مساله واحد هستند يعني همان طوري كه ممكن است يك شخص عاقل بالغ، در سي سالگي قادر بر يك مساله باشد ممكن است به واسطه اين موانع اين اطلاق عاجز بر او صدق بكند يا عدم القادر يا غيرقادر بر او صدق بكند. اين جا قدرت از باب تقابل ايجاب و سلب است يعني در اين جا اتيان بر فعل، بدون ملاحظه هيچ علتي، اتيان بر فعل را قدرت مي‌گويند عدم الاتيان را به او مي‌گويند عجز، بنابراين يك طفل دوساله آيا قادر بر اتیان صلاة است ؟ نخير قادر نيست قطعا صدق مي‌كند كه اين قادر است يا قادر نيست؟ كه البته قادر نيست يك طفل رضيع آیا قادر بر صوم است؟ نه نيست اين تقابل ، تقابل سلب و ايجاب است يعني قدرت در اين جا به عنوان يك هويت و ماهيت تكوينيِ خارجيِ غيرشرعي بحث قدرت در اين جا بحث شرعي نيست، بحث تكويني است، يك فاعل در اتيان فعل خودش، يا قابليت براي اتيان را دارد يا ندارد به هر علتي مي‌خواهد باشد، علت، علت شخصي باشد يا علت علت خارجي باشد اين مساله فرق نمي‌كند اين تقابل ، تقابل سلب و ايجاب است.

 اما صحبت ما در باب قدرت در تقابل سلب و ايجاب نيست آنچه را كه فقهاء آمدند و قدرت را جزو شرايط وجودي مامور به و مكلف ‌به و تكليف گرفتند، آن تقابل سلب و ايجاب است يعني نسبت به مكلف به آن قدرت اين نسبت ، نسبت مشروط است، ممكن است مكلف قادر براتیان فعل باشد مثل اين كه فقط زوال شده است و اين شخص هم مستطيع از طهارت هم هست و مستطيع از صلاة هم هست اصلا كاري به طهارت نداريم نسبت به خود صلاةﺓ كار داريم وقتي كه زوال مي‌شود، در اين جا صلاة واجب است منتهي قبل البلوغ، نه، نسبت به قبل البلوغ واجب، واجب مشروط است قبل از زوال و قبل از بلوغ هردوي اين ها در تحصيل قدرت و عدم اين ها در عجز و عدم تحصيل قدرت علي السواء هستند يعني چطور اين كه قبل از بلوغ تعلق تکلیف نمي‌گيرد به غيربالغ، قبل از زوال هم تعلق تکلیف نمي‌گيرد به شخصي كه بالغ و مكلّف است هردوي اين ها شرط قدرت هستند يعني هم زوال شرط براي وجوب صلاةﺓ است و هم بلوغ شرط براي اصل تكليف و شرط صلاةﺓ است و كذلك الاستطاعه كه استطاعت قبل از حصول، موجب وجوب حج نيست بعد الاستطاعه حج واجب مي‌شود پس استطاعت شرط وجودي براي محقق شدن خود حج مي‌شود.

 صحبت ما در اين مساله به اتصاف قدرت و عدم قدرت به عنوان سلب و ايجاب نيست، صحبت ما به اتصاف به عدم وملكه است ما در بحث قدرت در مباحث فلسفي يا مباحث منطقي بحث نمي‌كنيم كه در اين جا شما بيائيد و قدرت را شرط براي اين وجود بدانيد يا شرط براي واجب بدانيد كه در آنجا در شرط وجوب ،واجب مي شود واجب مشروط در این جا مي‌شود واجب مطلق و بحث قدرت در باب تكليف در ظرف تشريع است نه در ظرف تکوین، وقتي كه يك فقيه به تكاليف نگاه مي‌كند واجب را نسبت به شرايط مقترن با خود و مقارن با خود به دو صورت آن واجب را مي‌تواند لحاظ كند، آيا آن شرايط بعد از تعلق تكليف براي مكلف حاصل است؟ يا آن شرايط بعد از تكليف حاصل نيست؟ قبل از اين كه تكليف تعلق بگيرد در آن بچه‌اي كه هنوز بالغ نشده است در آنجا اصلا بحث از قدرت و عجز، بحثِ لَغوي خواهد بود چون بحث اصلا بحث عدم و ملكه است نه سلب و ايجاب، دقت كنيد بزنگاه مساله اين جاست اين جا را بايد خیلی روي آن فكر كنيم.

 وقتي مولا هنوز به عبد حكم وجوب اكرام را نكرده كه اكرم زيداً ليلة ‌الخميس در اين جا اصلا بحث اين كه اين عبد قادر بر اكرام است يا قادر نيست بحث لغو است، هنوز امري نيامده از طرف مولا بحث قدرت را چه مي‌خواهي بكني هنوز از مولا نيامده اكرم زيداً ليلة‌الخميس حالا بيائيم بگوئيم آیا اين عبد قادر بر اكرام است، كدام اكرام؟ وقتي كه اكرامي هنوز نيست قدرت بر اكرام يعني چي؟ مثل اين كه بگوئيم آن كبوتري كه بالاي سقف نشسته بالاي پشت بام نشسته آيا قادر بر اكرام زيد هست يا نه؟ چه ربطي دارد اصلا از بحث خارج است بايد اين قدرتِ بر اكرام ، اكرامي باشد تا اين كه اين قدرت صدق بكند حالا اين عبد مي‌تواند حكم مولا را امتثال بكند يا نمي‌تواند امتثال بكند؟ قادر بر امتثال هست يا نيست؟ قبل از اين كه مولا حكم به اكرام بكند قدرت بر امتثال و عدم قدرت امتثال چه معنايي دارد؟ بله اگر يك عبدي باشد كه قدرت بر امتثال نداشته باشد و مريض باشد آن وقت بگويیم آقاي مولا شما که داريد امر به اكرام مي كنيد اين اصلا مريض است آن وقت مساله اصلا به عجز برنمي‌گردد اشكال در بالاخانه مولا پيدا مي‌شود كه مولا با وجود عدم اقتدار عبد بر امتثال باز در اينجا حكم به اكرام مي‌كند كه اصلا باز حكم در آنجا حكم لغو و عبثي خواهد بود.

 پس بحثي كه اصوليين در باب واجب مطلق و واجب مشروط مي‌كنند ما اول بايد در قدرت اين بحث را بكنيم كه اين بحث قدرت در كجاست آيا اين قدرت بحثي كه ما مي‌كنيم در ظرف تشريع است يا در ظرف تكوين است؟ بحث تكوینی اصلا ارتباطي ندارد وقتي كه حكم هنوز به صلاة نيامده قبل التشريع حالا در زمان پيغمبر صلي اللَه عليه وآله خود ايشان مُلهِم بود و نماز مي‌خواند و به آن كيفيت نه حالا فرض كنيد افراد ديگر مثلاً مشركين، مشركين كه هنوز مسلمان نيستند هنوز اصلا دعوت رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله به رسالت افشا نشده آيا مشركين قادر بر صلاة هستند؟ نيستند اين عدم قدرت بر صلاةﺓ آيا قدرت تشريعي است يا تكويني؟ این اصلا تکوینی است، چرا؟ چون اصلا امري نيست در اين جا نبايد بگوييم كه مكلف در اين جا قادر هست يا قادر نيست بحث قدرت در ظرف تشريع اين بحث اصلا منتفي خواهد شد اصلا امري به صلاة نيامده كه اصلا اين مشرك قادر باشد كه بعد الامر صلاةﺓرا اتیان بكند يا قادر نباشد پس قدرتي كه در باب اصول از آن قدرت بايد بحث بشود كه واجب را بالنسبه به قدرت بسنجند و ملاحظه كنند كه آيا آن واجب مطلق است يا مشروط که مي‌رود بحث درباره صلاة بالنسبه به تحصیل طهارت، صلاةﺓ بالنسبه به استقبال، صلاة بالنسبه به ثوب طاهر، صلاة بالنسبه به رعايت تنجز و خبثبت و حدثيت و... اين ها مساله مي‌رود در اين جا اصلا قدرت در ظرف تشريع است نه قدرت تكويني كه مربوط به انجامش باشد خب معلوم است وقتي كه يك بچه‌اي هنوز تكليف نشده قادر بر صلاة نيست وقتي كه يك بچه‌اي تكليف نشده معلوم است قادر بر حج نيست چون تكليفش نيامده حالا بحث احكام و اين ها به جاي خودش باقي است منظور الزام بر فعل و اين هاست، پس بنابراين آن قدرتي كه بايد آن قدرت باشد و روي آن قدرت بايد حساب بشود و روي آن قدرت بايد در نظر گرفته بشود، اوامر شارع و ارتباطش با او، آن قدرت در ظرف تشريع است يعني وقتي كه حكم مولا بر وجوب يك امر آمد، حالا بايد ببينيم كدام يك از اين شرايط خارجي كه( حالا آن شرط صحت و اينها است) مورد اقتدار عبد هست و كدام يك نيست، بعد از اين كه امر مولا آمد بعد البلوغ امر آمد بالنسبه به صلاةﺓ امر آمد حالا كه بالنسبه به صلاة امر آمد … إِنَّ اَلصَّلاٰةَ كٰانَتْ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ كِتٰاباً مَوْقُوتاً ﴿النساء،103﴾ امر به صلاة آمد و اين شخص هم بالغ شد، حالا نسبت به صلاة بايد ببينيم اين صلاة نسبت به كداميك از شرايط آيا مكلف قادر هست يا نيست بالنسبه به زوال مي‌بينيم مكلف قادر نيست دستش بسته است بايد زوال پيدا بشود تا مكلف بتواند پس اين صلاة نسبت به زوال مي‌شود واجب مشروط البته اين مساله باز فعلاً بماند تا بعد راجع به اين قضيه صحبت خواهيم كرد بالنسبه به طهارت، تحصيل طهارت مكلف مي‌تواند برود انجام بدهد شارع بگويد وقتي كه وقت زوال شد بعد يك امر مجدد بكني كه حالا برو تحصيل طهارت بكن، خب دنده‌ات نرم پاشو برو بكن ديگر ده دفعه كه نبايد بگويد آن كه مثل ما بيكار نيست نه بابا شارع خيلي كار دارد آنقدر اين خدا كار دارد ملائكه اش كار دارند زمين و آسمان و اين عوالم كه اين وقت ندارد كه يكي يكي اوامر پشت اوامر، يك امر مي‌گويد ديگر شنونده بايد عاقل باشد خودش بايد برود بفهمد پس يك امر به وجوب صلاة مي‌آيد بعد مي‌گويد من صلاةﺓ بدون طهارت نمي‌خواهم پس بايد بروم تحصيل طهارت كنم مي‌گويم خدايا تو آيا امر كردي بعد از اين صلاةﺓ كه من وضو بگیرم؟ آيا قدرت مرا در نظر گرفتي؟ مي‌گويد يك مقدار بلند شود گيوه‌ات را پايت كن دو قدم راه برو اگر اين جا دم حوض آب نيست اقلاً لب رودخانه آب هست مي‌گوئي من تا رودخانه بلند شوم بروم وضو بگيرم؟ می گوید، بله، بلند شو، بايد بروي، بايد ببيني كه اتيان امر چقدر براي تو اهميت دارد آيا اين قدر اهميت دارد كه بلند شوي تا رودخانه بروي يا نه؟ اگر اهميت ندارد سرجايت بتمرگ.

بنده ديدم كه بعضي‌ها آمده بودند در يك مجلس، جشن عقدي بود كه بعضي از اين آقايان و علما تهران كه الان فوت كردند، بنده در آنجا شاهد بودم و با همين دو چشم خودم ديدم كه اينها شب نماز مغرب و عشاء را نخواندند و قطعاً اگر مي‌رفتند به منزل حداقل نماز مغربشان قضاء شده بود اين را بنده با چشم خودم ديدم، البته در آن مجلس مرحوم پدر ما رفتند در اول مغرب رفتند و ما هم رفتيم آن پشت نماز مغرب و عشاء را خوانديم و بعد وقتي از اينها سوال می شود چرا اول وقت نماز نخواندي؟ مي گويند آقا مهمانند! مهمان آمده! اكرام مهمان لازم است! اكرام مهمان لازم است و اقامه نماز لازم نيست؟! اين هيچ ارزشي ندارد كه نماز فوت بشود، درست شد حالا آنجا حاليمان مي‌كنند آن طرف حاليمان مي‌كنند كه چه لازم بود، اين را بنده با چشم خودم ديدم و البته تكرار هم شد منتهي در دفعه دومش که یک مجلس دیگری بودم به قضا نرسيد ولي حدود ساعت يازده نماز مغرب را رفتند خواندند، ائمه جماعات!! كه براي مردم دين رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله را تبليغ مي‌كنند و اول الوقت رضوان‌اللَه را مي‌گويند وآخرالوقت غفران اللَه را مي‌گويند. آن وقت اين مساله اين طور است حالا بدانید که بالاخره دين بايد دست كي باشد بالاخره ما گاهي اوقات از اين شيطاني‌ها مي‌كنم.

 شارع مي‌گويد باید ببينيد كه آيا رفتن به لب آنجا ارزش دارد يا ندارد؟ اين ديگر به عهده من نيست پس شارع حكم به تحصيل طهارت نمي‌كند، حكم به لباس كه نمي‌كند، حكم به استقبال مجدد با اوامر مجدده و مستأنفه ندارد اين چیست؟ در اختيار است و چيزي كه در اختيار است نياز به حكم مجدد ندارد آن چيزي كه در اختيار نيست، آن را شارع بايد تذكر بدهد، آن چيست؟ آن زوال است آن موقع غروب شمس است آن موقع فجر است آن موقع دخول شهر رمضان است آن در اختيار مكلف نيست ولي آني كه در اختيار مكلف است، آن نياز به امر مجدد ندارد

 پس اوامر تكليفيه بالنسبه به آن شرايطي كه وجود ‌آن شرايط، اوامر تكليفيه نسبت به شرايطي كه وجودش در اختيار مكلف نيست آن مي‌شود واجب مشروط، بالنسبه به اموري كه در اختيار مكلف است خوب نياز ندارد شارع آن امور را بيايد بيان كند به امر جديد كه امر جديد لباس طاهر باشد، استقبال داشته باشي فرض كن رفع نجاست خبیثیه داشته باشي و امثال ذلك اين مساله مربوط به قدرت است پس بنابراين با توجه به اين قضيه ما در چه مساله‌اي مي‌توانيم به يك فرد بگوئيم قادر يا غيرقادر؟ در كجا؟ در آنجائي كه شخص در ظرف تكليف باشد، روي اين حساب آيا به بچه‌اي پنج ساله شما مي‌توانيد بگوئيد اين عاجز از تكليف است؟ نمي‌توانيد بگوئيد چرا؟ چون بحث آمد روي عدم و ملكه ، بچه پنج ساله اصلا تکلیف به او تعلق نمي‌گيرد تا اينكه قادر باشد يا نباشد پس قدرت و عدم قدرت از تقابل سلب و ايجاب خارج مي‌شود، مي‌آيد در ظرف تشریع، در ظرف تشریع هم كه آمد بايد مكلف بالغ باشد، عاقل باشد اين شرايط وجودي تكليف را داشته باشد، حالا كه اين شرايط را دارد به او گفته مي‌شود آيا قادر هستي يا قادر نيستي؟ اگر ظرف‌، ظرف تكليف باشد مي‌شود قادر ظرف تكليف نباشد غيرقادر، قبل از زوال اين شخص قادر نيست، بالنسبه عاجز است تقابل، تقابل عدم ملكه است بعد از زوال متصف مي‌شود به قدرت، قبل از زوال عاجز بعد از زوال قادر، بعد از دخول شهر رمضان قادر قبل از دخول شهر رمضان عاجز، في اشهر الحج (حالا في اشهر الحج موافقت با قوم اين را مي‌گوييم و الاّ بعداً همه این مطالب پنبه اش زده مي‌شود) في اشهر الحج قادر قبل از اشهر الحج عاجز و امثال ذلك قبل البلوغ الي النصاب عاجز در زکات يا در تخميس بعد از بلوغ الي النصاب مي‌شود قادرٌ اين تقابل مي‌شود تقابل عدم و ملكه حالا در اين صورت استطاعت را كه از شرايط قدرت گرفتند اين استطاعت جزء كدام يك از اين شرايط قرار مي‌گيرد آيا در اختيار مكلف هست يا نيست؟ بيائيم به آن برسيم، با اين بيان استطاعت آيا جزو شروطي است كه تحصيلش به عهده شارع است آن بايد زوال را بياورد آن بايد بلوغ را بياورد، حالا در مورد بلوغ كه اصلا بحث خروج موضوعي دارد گفتيم جزو تقابل اقسام سلب و ايجاب است، حالا فرض كنيد، در مورد بحث دخول شهر رمضان، دخول اشهر حج ، نصاب و امثال ذلك آيا شارع بايد استطاعت را بیاورد يا استطاعت در اختيار ماست؟ كدام است؟ در اختيار ما مي‌شود . پس چرا آمدند استطاعت را شرط وجوب قرار دادند نه شرط واجب؟ انشاء اللَه تتمه بحث فردا.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد